

Function of Judicial Reasoning in Administrative Procedure

(Type of Paper: Research Article)

Ahmad Deylami¹, Zahra Bidar^{2*}

Abstract

Judicial reasoning is a process in which magistrates reach what they do not know using data and information (what they know and clear) when dealing with cases in court. Correct passing through this process by the judge results in the acceptance of the judgments on the one hand and the acceptance and enforcement of the judgments on the other. The following article seeks to analyse whether the reasoning in administrative procedure, in view of their features, are distinct from those of criminal and civil matters. The results of this descriptive-analytic study show that although administrative reasoning has the same components of reasoning in other proceedings as: problem explanation, fact discovery, legal rule discovery, analysis, and inference, the differences in administrative litigation in terms of parties, purpose, subject matter and the like have led to its relative difference with other areas of judicial reasoning. This distinction requires that a specialist judge in administrative affairs should carry out the process of reasoning in administrative litigation.

Keywords

Judicial Reasoning, Induction, Judicial Interpretation, Analogy, Administrative Procedure, Deduction.

1. Associate Prof., Faculty of Law, University of Qom, Qom, Iran. Email: A-Deylami@qom.ac.ir

2. Ph.D. Student in Public Law, University of Qom, Qom, Iran (Corresponding Author).

Email: zb.zahrabidar@gmail.com

Received: November 29, 2019 - Accepted: June 22, 2020



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and adapt the material for any purpose.

کارکرد استدلال قضایی در دادرسی اداری

(نوع مقاله: علمی - پژوهشی)

احمد دیلمی^۱، زهرا بیدار^{۲*}

چکیده

استدلال قضایی فرایندی است که در آن دادرسان به‌هنگام رسیدگی به پرونده‌ها در دادگاه با استفاده از داده‌ها و اطلاعات (آنچه می‌دانند و معلوم است)، به آنچه نمی‌دانند و مجهول است می‌رسند. عبور درست از این فرایند توسط قاضی موجب اتقان آرای صادره از یک سو و پذیرش و اجرای بهتر آرا از سوی دیگر می‌شود. مقاله پیش رو در پی بررسی و تحلیل این پرسش است که آیا استدلال در دادرسی اداری، با توجه به ویژگی‌های آن، از استدلال‌های قضایی در امور مدنی و کیفری متمایز است؟ نتایج این تحقیق که به روش توصیفی - تحلیلی انجام گرفته است، نشان می‌دهد که اگرچه استدلال اداری همان اجزای استدلال در دیگر دادرسی‌ها یعنی تبیین مسئله، کشف واقعه، کشف قاعده حقوقی، تحلیل و استنتاج را دارد، متفاوت بودن دعوای اداری از حیث طرفین، هدف، موضوع و مانند آن، موجب تفاوت نسبی آن با سایر حوزه‌های استدلال قضایی شده است و این تفاوت مستلزم این است که دادرس متخصص در امور اداری، اجرای فرایند این استدلال را در رسیدگی به دعوای اداری بر عهده گیرد.

کلیدواژگان

استدلال قضایی، استقرا، تفسیر قضایی، تمثیل، دادرسی اداری، قیاس.

۱. دانشیار، گروه حقوق خصوصی، دانشکده حقوق، دانشگاه قم، قم، ایران. Email: A-Deylami@qom.ac.ir

۲. دانشجوی دوره دکتری، دانشکده حقوق، دانشگاه قم، قم، ایران (نویسنده مسئول).

Email: zb.zahrabidar@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۹/۰۸ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۰۲

مقدمه

علوم در راه کشف حقایق و واقعیت‌ها، روش‌های خاص خود را دارند. قضاوت نیز به‌عنوان یک شاخه علمی از این قاعده کلی مستثنا نیست. لزوم استفاده از روش در علوم مختلف بدین سبب است که ذهن در مسیر درست کشف واقعیت قدم بردارد و در راه رسیدن به هدف دچار لغزش نشود و به بیراهه نرود. در قضاوت نیز آنچه برای رسیدن به حکم یا تصمیم می‌تواند طریق کشف واقع باشد، استدلال قضایی است (صادق منش و فرخی‌نیا، ۱۳۹۱: ۲۲۲). استدلال قضایی فرایندی است که در آن دادرس براساس آنچه می‌داند و نیز براساس روش‌های شناخته‌شده، به آنچه نمی‌داند، می‌رسد، در نتیجه می‌تواند در خصوص هر پرونده اقدام به صدور رأی کند.

دانشته‌های دادرسان مجموعه اطلاعاتی است که از موضوع مورد اختلاف براساس ادله و اظهارات طرفین به‌دست می‌آورند. افزون بر این در این مرحله ممکن است دادرسان به‌علت فنی و تخصصی بودن موضوع از متخصصان و کارشناسان رشته‌های دیگر یاری گیرند و سرانجام با استفاده از تمامی اطلاعات و روش‌ها اعم از حقوقی و غیرحقوقی مرتبط، موضوع مورد نزاع را در قالب یکی از موضوعات شناخته‌شده حقوقی قرار دهند. ممکن است قاضی در توصیف موضوع تصرف کند و اصولاً یک موضوع را به‌جای موضوع دیگری قرار داده و سرنوشت پرونده را به‌طور کلی تغییر دهد. هر تصمیمی که قاضی در این مرحله بگیرد، تا انتهای مرحله رسیدگی بر رأی که صادر می‌کند، تأثیر می‌گذارد. پس از تشخیص موضوع، قضات باید به سراغ منابع حقوقی بروند و قاعده مرتبط با موضوع را استخراج کنند. همیشه و در همه حال احکام حقوقی صریح و شفاف نیستند و دادرسان باید دست به تفسیر و تحلیل آنها بزنند؛ حتی گاهی به‌علت خلأهای قانونی، با مراجعه به منابع ثانویه قاعده حقوقی را شناسایی کنند تا بتوانند در خصوص پرونده مطرح‌شده تصمیم‌گیری کنند. سرانجام براساس این داده‌ها و یافته‌ها و با استفاده از روش‌های منطقی اعم از قیاس، استقرا و تمثیل اقدام به صدور رأی کنند. این فرایندی است که هر دادرس ملزم است در خصوص هر پرونده‌ای که رسیدگی می‌کند، انجام دهد. در این نوشتار ابتدا به بحث استدلال قضایی، فرایند و مراحل آن به‌صورت کلی می‌پردازیم. سپس با عنایت به اینکه دادرسی اداری شکل خاصی از دادرسی است و ویژگی‌های منحصر به فردی دارد که بر نوع دعوای مطرح‌شده، طرفین دعوا، هدف دادرسی و غیره تأثیر می‌گذارد، در بخش دوم، به استدلال در دادرسی اداری خواهیم پرداخت. با عنایت به اینکه در نظام حقوقی ایران، دیوان عدالت اداری عهده‌دار دادرسی اداری است، در پژوهش پیش رو رویه این نهاد قضایی بررسی می‌شود تا به این پرسش پاسخ دهیم که آیا استدلال در دادرسی اداری متفاوت است یا خیر؟

پیشینه تحقیق

استدلال قضایی کمتر مورد توجه قرار گرفته است و تنها در مباحث آیین دادرسی دو بحث تا حدودی حول این محور وجود دارد: ۱. ادله اثبات دعوا، آنچه طرفین دعوا برای اثبات ادعای خود ملزم یا مجاز به ارائه آنها هستند، هرچند دادرسان برای کشف موضوع از این ادله استفاده می‌کنند، این ادله مربوط به طرفین دعواست و ارتباطی به دادرس به‌عنوان فاعل استدلال قضایی ندارد؛ ۲. لزوم توجیه رأی و ذکر دلایل و مستندات قضاوت که در حقوق اسلام همواره مورد تأکید بوده است، اگرچه تا حدودی به بحث استدلال مرتبط است، اصولاً آنچه از آن برداشت می‌شود، بیان مستندات قانونی رأی است که بخشی از فرایند استدلال است نه تمامی آن. از جمله معدود کارهای انجام‌گرفته در این حوزه می‌توان به مقاله «مبنا، روش و جایگاه استدلال قضایی» و کتاب‌های *قیاس در استدلال حقوقی و منطق حقوق اشاره کرد*.

ادبیات بحث

۱. استدلال^۲

استدلال در لغت از باب استفعال به معنای دلیل آوردن است (دهخدا، ۱۳۷۲: ۹۷۳۵). دلیل به آنچه گفته می‌شود که برای ثابت کردن امری بیاورند (عمید، ۱۳۶۳: ۱۲۳). دلیل را نباید با علت اشتباه گرفت، چراکه دلیل چیزی است که کشف و راهنمایی می‌کند؛ اثبات‌کننده و کاشف است؛ درحالی‌که علت ایجادکننده و خالق است. علت با حصول معلول مرتبط است و دلیل با صدق و کذب گزاره‌ها، علت مرتبط با ایجاد است و دلیل برای اثبات موجه بودن و نبودن گزاره‌ها به کار می‌رود. به عبارت دیگر، علت هیچ‌گاه جای دلیل را نمی‌گیرد و با معلل کردن^۳ موضوعی نمی‌توان آن را مدلل^۴ ساخت (آقانظری، ۱۳۹۳: ۱۵۲).

در اصطلاح منطقی اما استدلال همان تفکر در حوزه تصدیقات^۵ است؛ یعنی چگونه از یک یا چند قضیه معلوم، می‌توان قضیه جدیدی را استنتاج کرد (خندان، ۱۳۹۶: ۱۲۹). ذهن از به‌هم پیوستن برخی حکم‌ها و قضایای معلوم، قضایای تازه‌ای را کشف می‌کند و از آنچه می‌داند، به

۱. قانونگذار ایران در پیش از انقلاب اسلامی این تکلیف را در ماده ۵ قانون آیین دادرسی مدنی ذکر کرده بود و قانونگذار پس از انقلاب نه‌تنها این قاعده را محترم شناخت، بلکه با اختصاص دادن اصل ۱۶۶ قانون اساسی به آن، این امر را در حوزه حقوق اساسی ملت وارد کرد.

2. reasoning
3. explanation
4. justification

۵. تصدیق عبارت است از نسبت دادن چیزی به چیزی به ایجاب مانند هوا گرم است یا به سلب مانند هوا گرم نیست (برای اطلاعات بیشتر ر.ک: اژه‌ای، ۱۳۹۷: ۲۱-۱۸).

آنچه نمی‌داند می‌رسد. همین عمل ذهن که با پردازش معلومات همراه است، استدلال نام دارد (مرادی، ۱۳۹۷: ۹۹). قیاس، استقرا و تمثیل^۴ از روش‌های استدلالی به حساب می‌آیند و بر پایه هر یک از این سه روش انسان می‌تواند استدلال کند. دانش قبلی را مقدمه یا مقدمات استدلال و دانش یا معرفت جدید را نتیجه استدلال می‌خوانیم (الشریف، ۱۳۹۷: ۱۱۰). نتیجه‌ای که از هر کدام از انواع سه‌گانه استدلال به دست می‌آید، ارزش یکسانی ندارند. در روش قیاسی به شرط یقینی بودن مقدمات، نتیجه همیشه یقینی است. در روش استقرایی نتیجه گاهی یقینی است و در روش تمثیلی نتیجه هیچ‌گاه یقینی نیست (الشریف، ۱۳۹۷: ۱۱۱).

۲. استدلال قضایی^۵

استدلال حقوقی^۶ تنها در موضوع و ماده که در شکل نیز با استدلال در سایر علوم متفاوت است (سیمایی صراف، ۱۳۹۵: ۲۰۳). با وجود تفاوت در روش، حقوق از شیوه‌های استدلال علوم دیگر به‌ویژه منطق استفاده می‌کند. اما در نحوه ترکیب و استفاده به شکل متفاوتی عمل می‌کند. منابع حقوقی به‌مثابه معادنی‌اند که برای استفاده از آنها باید از دست‌افزارهای مرتبط استمداد طلبید (سیمایی صراف، ۱۳۹۵: ۲۰۵). در اینجا است که استدلال با سه شکل خود در خدمت حقوقدان قرار می‌گیرد تا گزاره‌های حقوقی را از منابع موجود استخراج و استنباط کند. اگرچه هر سه شکل این استدلال در استدلال حقوقی استفاده می‌شود، بسته به نوع نظام حقوقی ارزش و اعتبار هر یک از آنها متفاوت است. در نظام‌های حقوقی نوشته به‌علت وجود قاعده‌های کلی از پیش تعیین‌شده استدلال قیاسی بیش از موارد دیگر کاربرد دارد، اما این به معنای نفی ارزش دیگر روش‌های استدلال در این نظام‌های حقوقی نیست.

در ذیل استدلال حقوقی، استدلال گروه خاصی از عاملان حقوقی یعنی قضات را به‌سبب ویژگی خاصی که دارد، جدا کرده و تحت عنوان استدلال قضایی از آن یاد می‌کنیم. پس از استدلال حقوقی برای تمایز این قسم از استدلال در مقابل علوم دیگر استفاده می‌کنیم و در

1. deduction
2. induction
3. analogy

۴. قیاس مجموعه‌ای مرکب از دو یا چند قضیه است که اگر آنها را صادق و درست فرض کنیم، قضیه دیگری نتیجه می‌شود که قطعاً صادق خواهد بود. مثلاً هر فلزی رساناست. نقره فلز است. پس نقره رساناست. استقرا استدلالی است که در آن، حکم به دست‌آمده از بررسی چندین مورد از افراد یک مجموعه به همه افراد آن تعمیم داده می‌شود و تمثیل عبارت است از سرایت دادن حکم یک امر به امر دیگر به‌دلیل وجود نوعی مشابهت میان آنها.

5. judicial reasoning
6. legal reasoning

۷. برای اطلاعات بیشتر مراجعه کنید به فرهنگ نظریه حقوقی، نوشته برایان بیکنس، ترجمه محمد راسخ، ص ۷۴.

ذیل این استدلال، استدلال قضات در دادگاه‌ها هنگام رسیدگی به پرونده‌ها را تحت عنوان استدلال قضایی می‌نامیم. رابطه منطقی میان این دو نوع استدلال از نوع عموم و خصوص مطلق است، بدین معنا که تمام استدلال‌های قضایی نوعی از استدلال حقوقی‌اند، اما برای مثال استدلال استادان حقوق در دانشگاه در خصوص مسائل حقوقی اگرچه استدلال حقوقی به‌شمار می‌روند، استدلال قضایی نیستند.

استدلال قضایی درباره تصمیمات دادگاه معنا پیدا می‌کند و ارزیابی قاضی دادگاه است از دلایل ابرازی طرفین به‌منظور رسیدن به نتیجه، که هدف آن گاه می‌تواند فصل خصومت باشد یا کشف حقیقت و گاه هر دو. این عمل تلاشی برای مستدل کردن آراست. استدلال قضایی استنتاجی است که دادگاه از وقایع موضوع رسیدگی و از خلال دلایل ابرازشده توسط طرفین دادگاه به‌عمل می‌آورد (صادق منش و فرخی‌نیا، ۱۳۹۱: ۲۱۳). اگر کار عالم طبیعی با احراز واقعیت (هست‌ها) تمام می‌شود و اگر اخلاق‌شناس به شناسایی بایدهای اخلاقی قانع است، دادرس باید هم موضوع را دریابد (هست) و هم حکم را (باید) (جعفری تبار، ۱۳۸۸: ۱۱۶).

مراحل استدلال قضایی

مراحل یا اجزای یک استدلال قضایی شامل موارد پنج‌گانه ذیل است: ۱. تبیین مسئله حقوقی؛ ۲. کشف واقعه؛ ۳. کشف قاعده حقوقی؛ ۴. تحلیل قاعده حقوقی و واقعه و ۵. استنتاج و نتیجه‌گیری (حکم).^۵ شرح مختصر هر یک از این مراحل پنجگانه به قرار زیر است:

۱. تبیین مسئله حقوقی

استدلال حقوقی با ارزیابی و فهم اینکه چه چیزی اتفاق افتاده است، آغاز می‌شود (Ellsworth, 700: 2005). این سؤال به مسئله حقوقی اشاره دارد. مسئله حقوقی یک سؤال حقوقی است که اساس یک پرونده را تشکیل می‌دهد و به تصمیم دادگاه نیاز دارد؛ و نتیجه آن به تفسیر دادگاه از قانون بستگی دارد. در این مرحله قاضی مکلف است آنچه را که محل نزاع است، به‌درستی دریابد، چراکه این مرحله، مقدمه‌ای برای کشف واقعه و قاعده حقوقی مرتبط و صدور حکم نهایی است.

۱. اصل ۱۶۶ قانون اساسی: «احکام دادگاه‌ها باید مستدل و مستند به مواد قانون و اصولی باشد که براساس آن حکم صادر شده است.»

2. Legal issue
3. Fact
4. Rule
5. Judgment

۲. کشف واقعه

پس از تبیین مسئله حقوقی نوبت به کشف واقعه یا مصداق می‌رسد. در این مرحله دادرسی اختیار دارد و باید درباره تمام ارکان پیچیده دعوا و موضوع‌های مورد نزاع اظهار نظر کند و درستی تصمیم او را قوانین و آیین دادرسی تضمین نمی‌کند. قانون گاه او را هدایت می‌کند که موضوعی را مفروض بداند یا به ظاهری اعتماد کند یا آیین دادرسی او را نسبت به پذیرش دلیل و ادامه دادرسی محدود می‌سازد (کاتوزیان، ۱۳۹۳: ۴۶). قاضی در مرحله احراز واقع با هنجاری ارزشی مواجه نیست و باید به شیوه‌ای علمی به واقعیت دست یابد (جعفری تبار، ۱۳۸۸: ۱۱۶). ادله اثبات دعوا که در قانون آیین دادرسی مدنی و قانون مجازات اسلامی آیین شده‌اند، برای اثبات موضوع توسط قاضی استفاده می‌شوند. بسته به اینکه هدف دادرسی حفظ و حمایت از منفعت عمومی یا خصوصی باشد، اختیار قاضی در تحصیل دلیل و استفاده از ادله اثبات متفاوت است. از آنجا که در دادرسی مدنی هدف فصل خصومت و حفظ منفعت خصوصی است، قاضی صرفاً در چارچوب ادله ارائه شده توسط طرفین به بررسی موضوع می‌پردازد (دادرسی اتهامی) و نقش منفعل دارد (شمس، ۱۳۹۲: ۱۱۲). در دادرسی کیفری از آنجا که پای منفعت عمومی در میان است، اساساً مأموریت دادرسی کشف حقیقت است؛ آن هم نه صرفاً براساس ادله‌ای که توسط طرفین ارائه شده است، بلکه دادرسی فعال است (تدین، ۱۳۸۸: ۵۹) و این حق و تکلیف را دارد که به طرق مختلف کشف حقیقت کند، چیزی که به آن رسیدگی تفتیشی گفته می‌شود.

۳. کشف قاعده حقوقی

پس از کشف موضوع، قاضی باید به سراغ منابعی برود که قاعده‌ای حقوقی برای مسئله پیش رو در اختیار او می‌گذارد. در نظام‌های حقوقی نوشته، منبع اصلی قانون است و منابع دیگر در مراتب بعدی قرار می‌گیرند. در نظام‌های حقوقی نانوشته، استفاده از رویه قضایی دادگاه‌های عالی منبع اصلی به‌شمار می‌رود (Spellman, 2012: 54). قاضی برخلاف جامعه‌شناس و حکیم در جست‌وجوی عدالت آزاد نیست، زیرا حقوقدان و قاضی در نهایت باید راه‌حل خود را به نظام حقوقی و منابع رسمی آن نسبت دهد (کاتوزیان، ۲۸۳). الزام دادگاه بر اینکه در صدور رأی مستند قانونی آن را بیاورد، به‌منظور اطمینان از اطاعت او و درستی استنباط از اراده قانونگذار است (الشریف، ۱۳۹۷: ۴۳). براساس اصل ۱۶۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اولین منبع برای کشف قاعده مورد نظر برای حل مسئله حقوقی در نظام حقوقی ایران قانون و در مرتبه بعدی منابع معتبر اسلامی و فتاوی معتبر است.

۱. مواد ۱۹۴ تا ۲۹۴ قانون آیین دادرسی مدنی.

۲. فصل پنجم قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲.

۴. تحلیل قاعده حقوقی

پس از کشف قاعده حقوقی نوبت به تفسیر آن می‌رسد. در دادرسی‌ها کمتر به موردی برخورد می‌شود که حکم قانون چنان صریح باشد که جای هیچ تفسیری را باقی نماند. ابهام‌ها، نقص‌ها و تناقض‌ها فراوان است (کاتوزیان، ۱۳۹۳: ۴۸). قانونگذار بر سنگی مرمین و سرد دست‌خط خود را حکاکی کرده است، ولی این دادرسان هستند که باید در صحنه نمایش آن را حرکت و حیات بخشند (کاتوزیان، ۱۳۹۳: ۳۹). قواعد حقوقی به‌مثابه قواعد ریاضی نیستند تا قاضی صرفاً مأمور اجرای آنها باشد.

مراد از تفسیر اینجا مدنظر تفسیر قضایی است. تفسیر قضایی، یعنی تفسیری از قانون که دادگاه‌ها هنگام حل و فصل دعوی مطروحه ارائه می‌دهند (دیلمی، ۱۳۸۲: ۴۶). این تفسیر حق قاضی است و حتی باید گفت بر او واجب است. قاضی وظیفه دارد قانون را تفسیر و در صورت فقدان نص، کامل کند تا بتواند دعوی را که نزدش طرح شده است، پایان بخشد. این تفسیر صرفاً برای دو طرف دعوا و در خصوص موضوع همان دعوا الزام‌آور است. قاضی می‌تواند هر تفسیری را که موافق اراده قانونگذار و روح قانون تشخیص داد، برگزیند (دیلمی، ۱۳۸۲: ۵۱). برخی بر این باورند که علاوه بر تفسیر قانونی در موارد نقص قانون، اگر قرار باشد قاضی اقدام به صدور رأی کند و نگوید که صلاحیت رسیدگی ندارد، وی باید صلاحیت اختیاری خود را به کار گیرد و در خصوص موضوع قانونگذاری کند (هارت، ۱۳۹۶: ۳۹۸).

۵. نتیجه‌گیری

پس از طی مراحل چهارگانه مذکور، نوبت به استنتاج و نتیجه‌گیری و صدور رأی می‌رسد. تمامی تلاش‌های گفته‌شده بدین منظور صورت می‌گیرد که دادرس بتواند در مواجهه با حل مسئله مطرح‌شده به بهترین شکل تصمیم بگیرد و حکمی را که در قالب رأی صادر می‌کند، در راستای اجرای عدالت باشد و پذیرش آن از سوی طرفین بهتر انجام گیرد. بنابراین، پس از به‌دست آمدن اطلاعات لازم قاضی دست به حل مسئله می‌زند. در این مرحله قاضی می‌تواند براساس یک حکم کلی و موضوع کشف‌شده رأی صادر کند؛ یعنی موضوع را به‌عنوان صغرای قضیه قرار دهد و براساس کبرای قضیه (حکم قانونی) در قالب یک استدلال قیاسی مسئله را حل کند؛ یا اینکه مانند نظام حقوقی کامن‌لا که رویه قضایی در آن بسیار مهم است، با استفاده از استدلال تمثیلی رأی صادر کند؛ یا براساس استدلال استقرایی دست به صدور رأی بزند.

1. Judicial interpretation

۲. تفسیری که توسط قوه‌مقننه از قانونی که قبلاً به تصویب رسیده به‌عمل می‌آید و براساس اصل ۷۳ قانون اساسی تفسیر قانون عادی در صلاحیت مجلس شورای اسلامی و تفسیر قانون اساسی به عهده شورای نگهبان است.

کارکرد استدلال قضایی در دادرسی اداری

اختصاص دادن شاخه‌ای خاص از دادرسی برای رسیدگی به دعاوی اداری تحت عنوان «دادرسی اداری» نشان از متفاوت بودن این قسم از دادرسی از دادرسی مدنی و کیفری دارد. دغدغه تضمین حاکمیت قانون و حفظ حقوق و آزادی‌های فردی در کنار حمایت از منافع عمومی موجب ایجاد مراجعی شد که افراد بتوانند آنجا که دستگاه اداری برخلاف قانون عمل می‌کند و حقوق آنها را پایمال می‌نماید، به این مراجع مراجعه کنند (طباطبایی مؤتمنی، ۱۳۹۱: ۴۸). در واقع ماهیت متفاوت این قبیل دعاوی موجب ایجاد دادگاه‌هایی شد که وظیفه دادرسی اداری را بر عهده دارند. این دادگاه‌ها تحت سیطره قواعد و الزامات حقوق اداری قرار می‌گیرند؛ هنجارهایی که دغدغه اصلی شکل‌گیری آنها ایجاد توازن و هماهنگی میان منافع عمومی و حقوق فردی است (Stefan, 2017: 589). موضوع دادرسی اداری، اعمال اداری است، و منظور از آن اعمالی است که مستقیماً توسط دولت یا زیر نظر آن با هدف حفظ نظم عمومی و تأمین منافع عمومی انجام می‌گیرد (ابوالحمد، ۱۳۸۸: ۲۳). زمانی که این اعمال برخلاف قانون باشند و موجب نقض حقوق و آزادی‌های فردی شوند، افراد می‌توانند با مراجعه به دادگاه‌های پیش‌بینی‌شده رسیدگی به این دعاوی را برابر قانون درخواست کنند. در این قبیل دعاوی برخلاف دعاوی مدنی و کیفری فرض بر برابری طرفین دعوا نیست، چراکه اداره به‌عنوان عضو ثابت این دعاوی با در اختیار داشتن امتیازات ویژه برتری چشمگیری نسبت به طرف دیگر این رابطه، دارد. بنابراین، همان‌طور که پیداست، طرفین دعاوی اداری، هدف و موضوع آن با دیگر دعاوی متفاوت است که این تمایز بی‌شک بر استدلال دادرسی اداری تأثیر خواهد داشت. در این قسمت چگونگی اجرای مراحل پنج‌گانه استدلال قضایی در فرایند دادرسی اداری بررسی می‌شود.

۱. مسئله حقوقی در دادرسی اداری

دادرسی قضایی نیز فرایند استدلالش را با این سؤال که چه اتفاقی افتاده است، آغاز می‌کند؛ و فهم و تبیین مسئله حقوقی نخستین گام برای رسیدن به حکم قضایی به‌عنوان نتیجه استدلال قضایی است. دادرسی اداری نیز اصولاً با مسائل حقوقی روبه‌روست که از لحاظ شکلی در آنها شاکی شخص حقیقی یا حقوقی حقوق خصوصی و طرف شکایت دستگاه دولتی است. این روندی ثابت در تمامی پرونده‌های مطروحه در دادرسی اداری است. اگرچه گاهی اتفاق می‌افتد که طرف شکایت به ظاهر دستگاه دولتی یا هیأت وابسته به دستگاه دولتی باشد، در واقع دو شخص حقیقی در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند؛ برای مثال در دعاوی کار و کارگری طرف شکایت به ظاهر هیأت حل اختلاف کارگر و کارفرما وابسته به اداره کار است؛ اما در واقع دعاوی کارگر در مقابل کارفرماست.

از سوی دیگر، در دعاوی اداری که در قالب مسائل حقوق اداری نزد دادرس اداری مطرح می‌شوند، منافع و حقوق سه‌جانبه وجود دارد: حقوق فردی، نفع یک سازمان دولتی و منافع عمومی. دادرس اداری با لحاظ کردن این نفع سه‌گانه باید به دعاوی اداری رسیدگی کند؛ از این حیث مسائل حقوق اداری با مسائل حقوقی دیگر از لحاظ شکلی و ماهوی متفاوت‌اند.

۲. کشف واقعه در دادرسی اداری

همان‌طور که بیان شد، در این مرحله قاضی تکلیف دارد با استفاده از ادله‌ای که به موجب قوانین مختلف شناسایی شده‌اند و گاه طرفین آنها را عرضه می‌دارند و گاه قاضی مکلف به کشف و استفاده از آنهاست، به کشف و احراز موضوع مورد نزاع بپردازد. در بحث کشف واقعه و استفاده از ادله اثبات به دو سیستم تفتیشی و اتهامی و نقش منفعل و فعال دادرس اشاره شد، حال در بحث کشف واقعه و استفاده از ادله اثبات در بحث دادرسی اداری موضوع تا حدود زیادی متفاوت است.

با بررسی قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مشخص می‌شود که قانونگذار هیچ ماده قانونی را به بحث ادله و چگونگی اثبات در این قانون اختصاص نداده است و براساس عموم ماده ۱۲۲ این قانون که کلید حل مشکل در موارد آیین دادرسی محسوب می‌شود، در بحث ادله اثبات باید به قانون آیین دادرسی مدنی مراجعه کرد و ادله شناخته‌شده در این قانون (مواد ۱۹۴ تا ۲۹۴) در خصوص دادرسی اداری نیز اعتبار دارند. در بحث تفتیشی یا اتهامی بودن دادرسی اداری و نقش دادرس در این فرایند به موجب ماده ۵۶ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری، قاضی نقش فعالی در فرایند دادرسی دارد و می‌توان این نوع دادرسی را از نوع تفتیشی قلمداد کرد. در دادرسی اداری، دادرس باید تحقیقات لازم را برای حصول اطمینان از تحقق اصل حاکمیت قانون و عدم تضییع حقوق و آزادی‌های شهروندان انجام دهد و شهروندانی را که از دسترسی به بسیاری از ادله و مدارک محروم‌اند، یاری رساند تا به این ترتیب نابرابری میان اداره و شهروند در دادرسی اداری تا حدی جبران شود (زارعی و محسن‌زاده، ۱۳۹۴: ۶۵). در این زمینه می‌توان به دادنامه شماره ۹۵۶۳۰۳۷۷۵/۹۸۰۹۹۷۰ مورخ ۱۳۹۸/۰۹/۲۰ شعبه ۲۸ تجدیدنظر دیوان عدالت اداری اشاره کرد که در آن به‌صراحت بیان شده است: «... نظر به اینکه هدف از دادرسی اداری علاوه بر فصل خصومت، اعمال نظارت قضایی و کسب اطمینان از بقای

۱. مقررات مربوط به رد دادرس و نحوه ابلاغ اوراق، آرا و تصمیمات دیوان و وکالت و سایر موارد سکوت در این قانون به‌ترتیبی است که در قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب (در امور مدنی) و قانون اجرای احکام مدنی مقرر شده است.

۲. هر گاه شاکی یا طرف شکایت اخذ توضیح از هر شخص حقیقی یا حقوقی را درخواست کند و شعبه دیوان نیز آن را مؤثر در کشف حقیقت بدانند، نسبت به اخذ توضیح اقدام می‌کند. شعبه دیوان می‌تواند رأساً نیز نسبت به اخذ توضیح از سایر اشخاص اقدام نماید.

اداره عمومی در چارچوب حاکمیت قانون است و دادرسی بر خلاف دادرسی مدنی در مقام رسیدگی منفعل و مشمول قاعده منع تحصیل دلیل به شمار نمی‌رود...».

از سوی دیگر براساس قاعده «البینه علی المدعی» در دادرسی مدنی و کیفری بار ارائه دلیل بر عهده مدعی است، این امر در خصوص روابط میان اشخاص به نظر عادی و منصفانه می‌آید، زیرا فرض بر این است که دو طرف دعوا کم و بیش مساوی‌اند، اما این قاعده در دعوای اداری و دادرسی اداری تعدیل شده است. در ماده ۴۴ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری تکلیف برای واحدهای دولتی، شهرداری‌ها و سایر مؤسسات و مأموران ایجاد شده است که اسناد و مدارک مؤثر در دادرسی را ارسال کنند و ضمانت اجرای عدم انجام این تکلیف نیز پیش‌بینی شده است. علت اینکه بار ارائه دلیل در دادرسی اداری تعدیل شده این است که در مورد دعوای اداری موضوع ناظر بر روابط میان فرد و اداره است و رابطه مساوی که در دیگر دعوای وجود دارد، در دعوای اداری دیده نمی‌شود. در این حالت اغلب تنها اداره است که مدارک مثبت را در اختیار دارد. از این رو، در حقوق اداری قاضی می‌تواند به اداره دستور دهد تا تمامی اسناد و مدارک مربوط به یک قضیه را عرضه کند، ولو آنکه اداره ناگزیر باشد به ارائه دلایلی بپردازد که علیه وی استفاده می‌شود (حبیبی، ۱۳۷۳: ۱۱۳). از این رو، قاضی نیز، علاوه بر طرفین دعوا، نسبت به اثبات واقعه حقوقی، وظیفه دارد. دلیل اثبات واقعه حقوقی در اینجا نیز، اصولاً همان ادله عمومی دعواست، مگر اینکه قانونگذار در موردی دلیل خاصی را معتبر شمارد. اما، شیوه استدلال برای اثبات واقعه و حقایق خارجی، بستگی به ماهیت آن واقعه دارد: گاهی واقعه مورد ادعا ماهیت اجتماعی و عرفی دارد، و شیوه اثبات آن همان شیوه مطالعات اجتماعی، یعنی استقرایی است؛ مانند وقایعی که از جنس عرف‌های اجتماعی است؛ گاهی واقعه ادعایی موضوعی علمی و تجربی است که وصفی حقوقی دارد، در این صورت، به شیوه تجربی و با استفاده از سنج‌ها و ابزار متناسب اثبات می‌شود.

۱. در صورت درخواست رئیس دیوان یا هریک از شعب دیوان، کلیه واحدهای دولتی، شهرداری‌ها و سایر مؤسسات عمومی و مأموران آنها مکلف‌اند ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ نسبت به ارسال اسناد و پرونده‌های مورد مطالبه اقدام نمایند و در صورتی که ارسال اسناد ممکن نباشد، دلایل آن را به دیوان اعلام کنند. در صورت موجه ندانستن دلایل توسط دیوان و مطالبه مجدد و امتناع از ارسال ظرف یک ماه، مستنکف، به حکم شعبه به انفصال موقت از خدمات دولتی از یک ماه تا یک سال یا کسر یک‌سوم حقوق و مزایا به مدت سه ماه تا یک سال محکوم می‌شود. این امر حسب مورد مانع اختیار دیوان برای اقدام مقتضی در جهت دستیابی به دلایل و مدارک مورد نیاز یا صدور رأی طبق مدارک و قرائن موجود در پرونده نیست. مطالبه اسناد طبقه‌بندی شده مطابق مقررات مربوط صورت می‌گیرد.

تبصره - شعبه دیوان مکلف است علاوه بر موارد مذکور در این ماده مراتب امتناع مسئول مربوطه از انجام وظایف قانونی را جهت تعقیب کیفری به مرجع قضایی صالح اعلام نماید.

۳. کشف قاعده حقوقی در دادرسی اداری

برای یافتن قاعده حقوقی، دادرس اداری باید به سراغ منابع حقوقی شناخته شده برود. منابع حقوق عمومی را قاعده‌تاً باید در منابع کلی که برای حقوق ذکر می‌شود، جست‌وجو کرد. منابع حقوقی را در چهار دسته: الف) قانون، ب) رویه قضایی، ج) عرف و د) دکترین بررسی و مطالعه کرده‌اند. همان‌طور که ذکر شد، بسته به اینکه سیستم حقوقی نوشته یا عرفی باشد، اهمیت و ترتیب این منابع دستخوش تغییر می‌شود.

در این مرحله دادرس اداری همانند دیگر دادرسان برای یافتن قاعده حقوقی متناسب با موضوع مورد اختلاف به سراغ منابع حقوقی مذکور می‌رود. نخستین منبع قوانین هستند؛ در خصوص قوانین باید در نظر داشت در نظام حقوقی ایران علاوه بر قوانینی مانند قانون استخدام کشوری، قانون مدیریت خدمات کشوری، قانون شهرداری، قانون کار، قانون مالیات‌های مستقیم و ... که تا حدودی قوانین مادر در حقوق اداری به‌شمار می‌آیند، بی‌شمار قوانین، آیین‌نامه، بخشنامه، دستورالعمل و ... وجود دارد که محل استخراج قواعد حقوقی است و از این نظر کار دادرس اداری را دشوار می‌کند. در این زمینه باید توجه داشت که به‌علت بی‌توجهی به موازین تقنینی در این حوزه، گاه این وظیفه بر عهده دادرس اداری قرار دارد که از اعتبار این قوانین و مقررات بی‌شمار اطمینان حاصل کرده و سپس براساس آنها حکم صادر کند.

از سوی دیگر، با توجه به نوپا بودن حقوق اداری در ایران و خلأ قانونی در بسیاری از موارد، رویه قضایی نقش مهمی به‌عنوان منبع حقوقی دارد که نخستین و مهم‌ترین نقش آن ایجاد هنجارها و قوانینی است که پیشتر از این در خصوص رویه قضایی به‌ویژه در نظام‌های حقوقی نوشته موضوعیت نداشته است. رویه قضایی به‌طور مستقیم هنجارهایی در نظام حقوقی موضوعه وارد می‌کند (عباسی و همکاران، ۱۳۹۷: ۶۴۴).

با توجه به متعدد بودن منابع قانونی حقوق اداری مانند قانون، آیین‌نامه، بخشنامه، دستورالعمل و غیره و نسخ قوانین و مقررات قبلی به موجب قوانین و مقررات جدید و مشخص نبودن موارد نسخ و منسوخ، اهمیت یافتن رویه قضایی به‌دلیل خلأهای قانونی در حقوق اداری، وظیفه دادرس اداری در یافتن قواعد حقوقی مرتبط با موضوع از دادرسان دیگر متمایز است. دادرس باید هم مفهوم و حدود و ثغور موضوع و هم حکم متناسب با آن را در قوانین و مقررات موضوعه پیدا کند. علاوه بر تفاوت در منابع کشف قاعده حقوقی مربوط به دعوای عمومی، دادرس در این قبیل دعاوی در جایگاه تشخیص مقتضای جمع بین حقوق و منافع اشخاص خصوصی و منافع عمومی است؛ به بیان دیگر، ایجاد توازن بین عدالت معاوضی و عدالت توزیعی است. از آنجا که حضور منافع عمومی را حتی در خصوصی‌ترین مقررات هم می‌توان دید، دادرس نمی‌تواند تنها در مقرراتی که کلیت آن مربوط به حوزه حقوق عمومی و اداری است، در پی قاعده حقوقی باشد.

۴. تحلیل و تفسیر قاعده حقوقی در دادرسی اداری

بحث تفسیر قاعده حقوقی در استدلال اداری را با این پرسش آغاز می‌کنیم که آیا این قسم از استدلال به دلیل ویژگی‌های خاص آن دارای شیوه منحصر به فرد تفسیر است یا خیر؟ همان‌طور که ذکر شد، مقصود از تفسیر در فرایند استدلال، تفسیر قضایی است و آن فرایندی است که طی آن دادرس در حدود انجام وظیفه و به منظور تعیین مدلول قاعده‌ای که نوعاً فاقد صراحت کافی است یا تعیین حدود شمول قاعده مزبور مبادرت به شناسایی و اعمال مفهومی مشخص و معین برای آن می‌کند (یاوری و مهرآرام، ۱۳۹۷: ۲۶۴).

انواع مختلفی از شیوه‌های تفسیر وجود دارد که به‌طور کلی می‌توان آنها را به دو دسته کلی مکاتب منشأگرا و مکاتب پویا تقسیم کرد. منشأگرایی تحت تأثیر هرمونتیک عینیت‌گرا قرار دارد و به دو دسته اصلی متن‌گرایی و نیت‌گرایی که اصالت را به مؤلف می‌دهد، تقسیم می‌شود (لاریجانی، ۱۳۹۲: ۸۲). براساس دیدگاه متن‌گرایان به‌عنوان یکی از شاخه‌های این مکتب، در تفسیر یک متن باید همان معنایی را جست‌وجو کرد که در ابتدای کار و در زمان تصویب موردنظر بوده است (یاوری، ۱۳۹۶: ۳۰) و براساس قصدگرایی قاضی باید مطابق قصد و نیت قانونگذار قانون را تفسیر کند. قضاات برای پی بردن به این قصد باید به پیشینه تقنینی از جمله گزارش‌های هیأت‌های تقنینی مربوطه مراجعه کنند (یاوری، ۱۳۹۶: ۲۶۷). در مقابل این مکاتب، مکاتب پویا قرار دارند که معتقدند واژگان دارای معنای ثابت و محصلی در طول زمان نیستند، بلکه این شرایط و زمینه‌های دگرگون‌شونده است که به آنها معنی می‌دهد (یاوری، ۱۳۹۶: ۲۶۹).

با توجه به این موارد باید بررسی کرد که شیوه تفسیر در دادرسی اداری به چه شکلی است؟ بررسی آرای صادره از سوی قضاات دیوان عدالت اداری نشان می‌دهد که در این حوزه شیوه تفسیر منحصر به فردی وجود ندارد. از این رو پاسخ به پرسش ابتدایی این بحث منفی است؛ دادرسان اداری در دیوان عدالت اداری از شیوه‌های استدلال موجود استفاده می‌کنند و بیشتر به مکتب منشأگرا گرایش دارند. اما صرف تکیه بر این مکتب و ارائه تفسیر لفظی نمی‌تواند مقتضیات حقوق اداری را برآورده کند. از سوی دیگر، خلأهای قانونی بسیاری در حقوق اداری وجود دارد، که هم‌زمان با گسترش دامنه مداخلات دولت در تمامی امور پدید آمده‌اند و نیازمند تفسیری فراتر از لفظ برای کنترل دولت و حمایت از حقوق شهروندان به‌عنوان هدف و وظیفه دیوان عدالت اداری است. بنابراین، در تفسیر قضایی، قضاات دیوان عدالت اداری علاوه بر متن قوانین و تفسیر لفظی باید اصولی چون برابری، عدم تبعیض، استمرار، انطباق، انتظارات مشروع و ... را مدنظر قرار دهند (یاوری، ۱۳۹۶: ۱۷۹). تنها از این طریق است که احکام صادره از سوی دیوان عدالت اداری به‌عنوان نتیجه استدلال دادرسی اداری می‌توانند در راستای حمایت هرچه بیشتر از حقوق و آزادی‌های افراد باشند. با توجه به اصول مذکور، به‌نظر می‌رسد که تفسیر قاضی در رسیدگی اداری ترکیبی از تفسیر ادبی، اصولی و منطقی است و چون رسیدن به توازن

عادلانه بین منافع خصوصی و عمومی تابع شرایط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه است، از این رو اصولاً در رسیدگی اداری نمی‌توان تفسیر مضیق را اعمال کرد؛ بلکه باید تفسیر موسع و تا حدودی آزاد را در پیش گرفت.

۵. استنتاج در دادرسی اداری

با بررسی‌های صورت گرفته در خصوص رویه قضایی دیوان عدالت اداری این نتیجه حاصل می‌شود که بیشتر آرای صادره از سوی شعب در قالب استدلالی قیاسی است. در واقع با توجه به اینکه نظام حقوقی ما از نوع نوشته است، از این رو فرض بر این است که حکم تمامی دعاوی در قوانین و مقررات پیش‌بینی شده است و دادرس اداری پس از تشخیص موضوع و حکم قانونی می‌تواند در قالب یک استدلال قیاسی اقدام به صدور رأی کند. برای نمونه، شعبه ۱۵ دیوان عدالت اداری در دادنامه شماره ۱۳۹۲/۱۲/۱۳ (مجموعه آرای قضایی دیوان عدالت اداری، ۱۳۹۲: ۷۴۷) که به تأیید شعبه ۵ تجدیدنظر نیز رسیده است، در بحث برخورداری زوجه دائم در فرض طلاق از همسر دوم با وحدت ملاک از ماده ۴۸ قانون حمایت از خانواده چنین رأی صادر می‌کند: «...حسب ماده ۴۸ قانون حمایت از خانواده مصوب ۱۳۹۱/۱۲/۱ که بند یک آن اشعار می‌دارد؛ زوجه دائم متوفی از حقوق وظیفه یا مستمری وی برخوردار می‌گردد و ازدواج وی مانع این امر نبوده تا به تبع آن عنوان به واسطه وقوع طلاق از همسر دوم وی را از برخورداری از مستمری همسر اول محروم ساخت... حکم به ورود شکایت و برخورداری از مستمری بازماندگان از همسر اول صادر و اعلام می‌گردد». اگرچه آن ماده قانونی حکمی در خصوص طلاق ندارد، قاضی طلاق و فوت همسر را از لحاظ آثار و نتایجی که به جا می‌گذارد، یکی دانسته و با استفاده از تمثیل اقدام به صدور رأی کرده است.

همچنین شعبه ده دیوان عدالت اداری طی دادنامه شماره ۲۹ مورخ ۱۳۸۲/۰۱/۱۷ در خصوص شکایت شاکی از سازمان بیمه تأمین اجتماعی قرار عدم استماع صادر کرده، به علت آنکه همان دعوا سابقاً طرح شده و در حال رسیدگی در مرحله تجدیدنظر بوده است. مستند دادگاه مزبور اتخاذ وحدت ملاک از بند «ت» ماده ۲۰ آیین دادرسی دیوان عدالت اداری است. به موجب این بند وقتی که شکایت طرح شده بین همان اشخاص، رسیدگی شده و در مورد آن حکم قطعی صادر شده باشد، قرار رد شکایت صادر می‌شود. چنانکه مشاهده می‌شود، نص قانون در خصوص رد شکایتی است که سابقاً طرح شده و حکم قطعی در مورد آن صادر شده و به اصطلاح اعتبار قضیه محکوم بها را پیدا کرده است، درحالی که مورد دعوا شکایتی است که سابقاً طرح شده و اکنون در مرجع تجدیدنظر در حال رسیدگی است. در برخی آرای صادره از سوی شعب به علت نبود حکم قانونی صریح، دادرسان در قالب

استدلال تمثیلی (قیاس فقهی) اقدام به صدور رأی کرده‌اند. در چنین مواردی قاضی به‌نوعی دست به قانونگذاری زده است. اما این قانونگذاری او به‌گونه‌ای است که منطبق بر اصول و دلایلی مبنایی است که پذیرفته شده‌اند و جایی در قوانین دارند (هارت، ۱۳۹۶: ۴۰۲). در این زمینه به این مثال توجه کنید:

به موجب تبصره ماده ۳ قانون نحوه تعدیل نیروی انسانی دستگاه‌های دولتی، مستخدم رسمی می‌تواند هنگام تقاضای بازنشستگی، حقوق و فوق‌العاده‌های مربوط به ایام مرخصی‌های استحقاقی استفاده‌نشده خود را مطالبه کند. درباره کارمند متوفا نیز حقوق مزبور به وراث قانونی وی پرداخت می‌شود. این قانون در خصوص کارمند مستعفی که از حقوق و مزایای خود استفاده نکرده، ساکت است. شعبه ۲۳ دیوان عدالت اداری در پرونده کلاسه ۸۵/۱۸۳۶ در مواجهه با خواسته کارمند مستعفی که از حقوق و مزایای خود استفاده نکرده بود، با وحدت ملاک از ماده ۳ قانون مذکور بدین شرح حکم به ورود خواسته صادر کرده است: «... با استفاده از وحدت ملاک ماده ۳ قانون نحوه تعدیل نیروی انسانی که درباره کارمند بازنشسته و متوفی است، حقوق و مزایای کارمند مستعفی که از مرخصی استفاده نکرده است قابل پرداخت است». اگرچه در این حکم به وحدت ملاک استناد شده است که گونه‌ای استدلال قیاسی (برهانی) است، اگر کشف علت این حکم به سر حد تنقیح ملاک هم نرسد، بلکه در این باره اطمینان حاصل شود نیز، می‌توان حکم را تعمیم داد، زیرا امور اداری اغلب تدابیر اجرایی دنیوی است که بر تجربیات و عرف‌های خردمندان و حکیمان بنیاد شده است؛ که انسان‌های خردمند و از جمله دادرسان دانا، باتجربه و پایبند به ارزش‌های اخلاقی می‌توانند آنها را در حد اطمینان بخشی درک کنند؛ نه بنیادهای مابعد الطبیعی فراتاریخی و اخروی که شناسایی آنها تنها در اختیار خداوند و نمایندگان او باشد.

شعبه ۲۹ دیوان عدالت اداری نیز در دادنامه شماره ۹۲۰۹۹۷۰۹۰۲۹۰۰۳۱۹ مورخ ۱۳۹۲/۰۱/۳۱ (مجموعه آرای قضایی دیوان عدالت اداری، ۱۳۹۲: ۱۵) در رسیدگی به رأی کمیسیون ماده ۱۰۰ قانون شهرداری، با تمسک به استدلال تمثیلی چنین رأی صادر کرده است که با توجه به اینکه در ملک مجاور موضوع شکایت که از لحاظ شرایط و ویژگی‌ها مشابه هستند، کمیسیون اقدام به صدور رأی جریمه کرده است، صدور رأی تخریب در این ملک مصداق تبعیض نارواست و حکم به ورود شکایت صادر کرده است.

به‌علاوه، برخی موضوعات در حقوق و از جمله در دادرسی اداری، از جنس امور اجتماعی، نوعی و اکثری است. منطبق اثبات و نفی این امور الزاماً استقرایی است و قضات هم موظف‌اند آنها را به روش استقرایی بررسی کنند. اگرچه دادنامه‌ای با استدلال استقرایی مشاهده نشد، لکن بی‌شک استدلال استقرایی از طرق معتبر استنتاج، و از جمله در دادرسی اداری، است.

نتیجه گیری

استدلال قضایی به عنوان فرایند عبور از معلومات به مجهولات توسط دادرسان موجب می شود مسیر رسیدگی به پرونده ها توسط قضات هموار شود و خروجی آن صدور آرای متقن تر و مستحکم تری خواهد بود و اقبال جامعه در پذیرش و اجرای آنها نیز افزایش می یابد. در این فرایند پنج مرحله ای که شامل تبیین مسئله، کشف وقایع، کشف قاعده حقوقی، تحلیل قاعده حقوقی و استنتاج است، بسته به مسئله مطرح شده، علاوه بر منابع و اطلاعات حقوقی از منابع و اطلاعات غیرحقوقی علمی و فنی و روش های منطقی استفاده می شود. در صورتی که دادرسان در یافتن اطلاعات اولیه که شامل کشف موضوع، کشف حکم قانونی و تفسیر آن است، به درستی عمل کند و در مرحله استنتاج نیز از ابزارهای علم منطق استفاده کند، در تصمیمی که در قالب حکم قضایی اخذ می کند، احتمال اندکی از خطا وجود خواهد داشت.

در حقوق اداری، دعاوی تحت عنوان دعاوی اداری مطرح می شوند. به دلیل ویژگی های این دعاوی رسیدگی به آنها در دادگاه های اداری انجام می گیرد. در نوشتار حاضر نشان داده شد که به دلیل خاص بودن ماهیت این دعاوی اگرچه استدلال قضایی در فرایند و اجزایش در این قسم از دادرسی تفاوت ندارد، از لحاظ محتوا و روش کار تا حدودی متفاوت است. بررسی های انجام گرفته در خصوص رویه قضایی دیوان عدالت اداری به عنوان نهاد قضایی متولی دادرسی اداری در ایران، حاکی از این است که بر خورداری از دانش و مهارت استدلال قضایی چندان مورد توجه قرار نگرفته است؛ چراکه قانونگذار در ماده ۴ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری، صرف سابقه کار قضایی و در برخی موارد، مدرک کارشناسی ارشد یا دکتری حقوق (یا مدارک حوزوی همتران)، فارغ از گرایش آن، را برای قضاوت کافی دانسته است، در حالی که انجام دادرسی اداری به ویژه در بحث کشف موضوع، کشف قاعده و تفسیر آن نیازمند دانش تخصصی منطق حقوق عمومی و اداری است و صرف سابقه کار قضایی و مدرک غیرمرتبط پاسخگوی این امر نیست. از سوی دیگر، آرای صادره از این مرجع گاه آنقدر کوتاه و مجمل هستند که حتی ماده قانونی استنادی در آنها درج نشده است تا چه رسد به استدلال قضایی که در آن مراحل پنج گانه مذکور طی شده باشد. این امر نشان از بی توجهی به حقیقت استدلال قضایی و اداری دارد. خوشبختانه در طرح جدید اصلاح موادی از قانون دیوان عدالت اداری، قانونگذار زمینه جذب دانش آموختگان حقوق عمومی را پس از طی مراحل لازم به عنوان قاضی در این نهاد فراهم کرده است که این امر می تواند در کنار آموزش درست استدلال قضایی در مفهوم عام و استدلال خاص قضایی در دادرسی اداری، گامی رو به جلو در این زمینه باشد. براساس یافته های این پژوهش، استدلال قضایی در حوزه دادرسی اداری، حسب مورد و با توجه به ماهیت واقعیات موضوعی و مسئله اداری، ممکن است به یکی از سه روش: قیاسی (برهانی)، استقرایی یا تمثیلی (قیاس فقهی و حقوقی) صورت گیرد؛ اگرچه سهم هر یک از این روش ها از مجموع استدلال های قضایی اداری یکسان نیست.

منابع

۱. فارسی

الف) کتاب‌ها

۱. ابوالحمد، عبدالحمید (۱۳۸۸)، *حقوق اداری ایران*، چ هشتم، تهران: توس.
۲. اژه‌ای، محمدعلی (۱۳۹۷)، *مبانی منطق*، چ شانزدهم، تهران: سمت.
۳. الشریف، مهدی (۱۳۹۷)، *منطق حقوق*، چ چهارم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۴. پژوهشگاه قوه قضاییه (۱۳۹۲)، *مجموعه آرای قضایی شعب دیوان عدالت اداری*، چ اول، اداره انتشار رویه قضایی.
۵. جعفری تبار، حسن (۱۳۸۸)، *فلسفه تفسیری حقوق*، چ اول، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۶. حبیبی، حسن (۱۳۷۳)، *منطق حقوقی و انفورماتیک حقوقی*، چ اول، تهران: اطلاعات.
۷. خندان، علی اصغر (۱۳۹۶)، *منطق کاربردی*، چ سیزدهم، تهران: سمت.
۸. دیلمی، احمد (۱۳۸۲)، *بایسته‌های تفسیر قوانین با تأکید بر قوانین اساسی و مدنی*، چ اول، قم: دانشگاه قم.
۹. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۲)، *لغت‌نامه دهخدا*، تهران: ج ۷، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۰. سیمایی صراف، حسین (۱۳۹۵)، *قیاس در استدلال حقوقی*، چ سوم، تهران: شهر دانش.
۱۱. شمس، عبدالله (۱۳۹۲)، *آیین دادرسی مدنی پیشرفته*، ج ۳، چ بیست‌وسوم، تهران: دراک.
۱۲. طباطبایی مؤتمنی، منوچهر (۱۳۹۱)، *حقوق اداری تطبیقی*، چ پنجم، تهران: سمت.
۱۳. عمید، حسن (۱۳۶۳)، *فرهنگ عمید*، تهران: امیرکبیر.
۱۴. فاطمی، ثریا (۱۳۹۴)، *جایگاه و نقش رویه قضایی دیوان عدالت اداری در حقوق اداری*، تهران: جنگل.
۱۵. کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۳)، *فلسفه حقوق*، ج ۳، چ پنجم، تهران: گنج دانش.
۱۶. ----- (۱۳۸۵)، *حکومت قانون و جامعه مدنی*، چ اول، تهران: انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
۱۷. مرادی، صادق (۱۳۹۷)، *کاربرد منطق در علم حقوق*، چ دوم، تهران: خرسندی.
۱۸. هارت، هربرت (۱۳۹۶)، *مفهوم قانون*، ترجمه محمد راسخ، چ ششم، تهران: نشر نی.
۱۹. یوری، اسدالله (۱۳۹۶)، *تفسیر قضایی در حقوق عمومی*، چ اول، تهران: پژوهشگاه قوه قضاییه.

ب) مقالات

۲۰. آقا نظری، حسن (۱۳۹۳)، «علت و دلیل در علوم اجتماعی»، *فصلنامه علمی - پژوهشی روش‌شناسی علوم انسانی*، زمستان، دوره ۲۰، ش ۸۱، ص ۱۶۲ - ۱۵۱.

۲۱. تدین، عباس (۱۳۸۸)، «گستره دلیل در دادرسی کیفری ایران و فرانسه»، *مجله حقوقی دادگستری*، پاییز، دوره ۷۳، ش ۶۷، ص ۸۸ - ۵۵.
۲۲. زارعی، محمدحسین؛ محسنزاده، آریتا (۱۳۹۴)، «نظام اثبات دعوا در دادرسی اداری»، *فصلنامه دیدگاه‌های حقوق قضایی*، زمستان، دوره ۴، ش ۷۲، ص ۹۲ - ۶۵.
۲۳. صادق‌منش، جعفر؛ فرخی‌نیا، علی (۱۳۹۱)، «مبنا، روش و جایگاه استدلال قضایی»، *مجله حقوقی دادگستری*، پاییز، دوره ۷۶، ش ۷۹، ص ۲۳۸ - ۲۱۳.
۲۴. عباسی، بیژن؛ سهرابلو، علی؛ شهسواری، احسان (۱۳۹۷)، «رویه قضایی در حقوق عمومی معاصر»، *فصلنامه مطالعات حقوق عمومی*، پاییز، دوره ۴۸، ش ۳، ص ۶۵۹ - ۶۳۹.
۲۵. یآوری، اسدالله؛ مهرآرام، پرهام (۱۳۹۷)، «تفسیر قضایی در حقوق عمومی»، *مجله حقوقی دادگستری*، تابستان، دوره ۸۲، ش ۱۰۲، ص ۲۸۸ - ۲۶۳.

ج) پایان‌نامه

۲۶. فقیه لاریجانی، فرهنگ (۱۳۹۲)، *هرمون‌تیک حقوقی عینیت‌گرا و نظریه تفسیر قانون اساسی*، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی.

۲. انگلیسی

A) Books

1. Abolhamd, Abdolhamid (2009). *Iranian Administrative Law*, Tehran, Toos Press (In Persian).
2. Alsharif, mahdi (2018), *The logic of law*, Tehran, Enteshar CO. Press (In Persian).
3. Amid, Hassan (1984), *Amid dictionary*, Tehran, Amirkabir Press (In Persian).
4. Dehkhoda, Aliakbar (1993), *Dehkhoda dictionary*, Tehran, Tehran university Press (In Persian).
5. Deilami, Ahmad (2003), *Requirements for interpreting laws with emphasis on constitutions and civil law*, Qom, Qom univ. Press (In Persian).
6. Ejei, Mohammadali (2018), *Fundamentals of Logic*, Tehran, Samt Press (In Persian).
7. Ellsworth, Phoebe C, (2005), *Legal Reasoning in the Cambridge Handbook of Thinking and Reasoning*, New York, Cambridge Univ. Press.
8. Fatemi, Soraya (2015), *The position and role of the judicial procedure of the Administrative Justice Court in administrative law*, Tehran, Jungle Pres (In Persian).
9. Habibi, Hasan (1994), *Legal logic and legal informatics*, Tehran, Information Press (In Persian).
10. Hart, Herbert (1396), *The concept of Law*, Mohammad Rasekh, Tehran, Ney Press (In Persian). Institute of Judiciary (2013), *Collection of judicial judgments of the branches of the Administrative Justice Court*, Judicial Procedure Publishing Office (In Persian).
11. Jafaritarbar, Hasan (2009), *Interpretive philosophy of law*, Tehran, Enteshar CO.

Press ([In Persian](#)).

12. Katouziyan, Naser (2006), *Rule of Law and civil Society*, Tehran, Tehran univ. Press ([In Persian](#)).
13. Katouziyan, Naser (2014), *Philosophy of Law*, Tehran, Ganjdanesh Press ([In Persian](#)).
14. Khandan, Aliasghar (2015), *Applied logic*, Tehran, Samt Press ([In Persian](#)).
15. Moradi, Sadeq (2018), *Application of logic in Law*, Tehran, Khorsandi Press ([In Persian](#)).
16. Shams, Abdollah (2013), *Civil procedure*, Tehran, Derak Press ([In Persian](#)).
17. Simaeesaraf, Hossein (2016), *Analogy in legal reasoning*, Tehran, Shahre Danesh Press ([In Persian](#)).
18. Spellman, Barbara, (2012), *Legal Reasoning*, New York, Cambridge Univ. Press.
19. Stefan, Elena Emilia (2017), "Conflict of Interest in Administrative Law", *Challenges of the Knowledge Society* Vol. 7.
20. Stelmach, Jerzy, Brozek, Bartosz, (2006), *Methods of legal reasoning*, Netherland, Springer Press.
21. Tabataeemoatameni, Manoochehr (2012), *comparative administrative law*, Tehran, Samt Press ([In Persian](#)).
22. Yavari, Asadollah (2017), *Judicial Interpretation in Public Law*, Tehran, Institute of Judiciary ([In Persian](#)).

B) Articles

23. Agha Nazari, Hassan, (2014), "Cause and Reason in Social Sciences", *Quarterly Journal of Humanities Methodology*, Winter, Vol. 20, No. 81, pp. 151-162 ([In Persian](#)).
24. Tadayon, Abbas, (2009), "Scope of Reason in Iranian and French Criminal Proceedings", *Legal Journal of Justice*, Fall, Vol. 73, No. 67, pp. 55-88 ([In Persian](#)).
25. Zarei, Mohammad Hossein, Mohsenzadeh, Azita, (2015), "The system of proving litigation in administrative proceedings", *Quarterly Journal of Judicial Law Perspectives*, Winter, Vol.4, No. 72, pp. 65-92 ([In Persian](#)).
26. Sadegh Manesh, Jafar, Farrokhinia, Ali (2012), "Basis, method and position of judicial reasoning", *Legal Journal of Justice*, Fall, Vol. 76, No. 79, pp. 213-238 ([In Persian](#)).
27. Abbasi, Bijan, Sohrabloo, Ali, Shahsavari, Ehsan, (2018), "Judicial Procedure in Contemporary Public Law", *Quarterly Journal of Public Law Studies*, Autumn, Vol. 48, No. 3, pp. 639-659 ([In Persian](#)).
28. Yavari, Assadollah, Mehraram, Parham, (2018), "Judicial Interpretation in Public Law", *Legal Journal of Justice*, Summer, Vol. 82, N.r 102, pp. 263-288 ([In Persian](#)).

C) Thesis

29. Faqih Larijani, Farhang, (2013), *Objectivist legal hermeneutics and theory of constitutional interpretation*, Faculty of Law and Political Science, Shahid Beheshti University ([In Persian](#)).